

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که در عبارت مرحوم شیخ بود راجع به قرض بود و اشکالاتی که شده بود که اصولاً قرض به تعبیر مرحوم شیخ معاوضه نیست،
ظاهرش آدم احتمال می دهد اما ثبوت مثل و قیمت از باب معاوضه نیست و دو سه وجه ذکر کرده بودند. یکی این که لا یجری فیه
ربا المعاوضة، یکی این که غرر در آن نمی آید، یکی این که ذکر عوض لازم نیست و یکی هم علم به عوض. حدود چهار وجه را
ایشان بیان فرموده بودند و عرض کردیم مناقشاتی شد. حالا به خود مطلب و تنقیح خود بحث برگردیم:

به ذهن ما که ایکاش مرحوم شیخ همان طور که در بعضی از نسخ هم هست این مطلب ذکر نمی شود چون اصولاً قابل اشکال با بیع
نیست. حالا با قطع نظر از این که ببینیم این که اصحاب در این جا به قول ایشان غرر را مطرح نکردند چه جهت است. البته همان طور
که مرحوم سید یزدی هم اشاره فرمودند در جواهر در جلد ۲۵، از اول جلد ۲۵ کتاب القبض است، این بحث را ایشان از صفحه تقریباً
۱۴ یا ۱۵ شروع کردند، یکی دو صفحه هم ادامه دارد، ظاهر عبارت جواهر این است که از افرادی که نقل می کند که غرر را در آن
اعتبار کردند که قرض باید غرری نباشد. بعد خود جواهر مناقشاتی کرده حالا نمی خواهیم وارد بحث قرض بشویم.

آن چه که الان راجع به این مطلب به ذهن می آید که آقایان چرا غرر را در این جا مطرح نفرمودند، آقایان یعنی یا در روایات یا این
آقایانی که اشکال می کنند مثل مرحوم شیخ که می گوید غرر نمی آید و قرض غرری اشکال ندارد این بر می گردد غیر از این نکته
ای را که مرحوم شیخ یا آقای خوئی فرمودند که اصلاً توش عوض و ذکر عوض نشده است تا غرر در آن تصور بشود.

من فکر می کنم که نکته اش نکته دیگری باشد و آن این باشد که در باب قرض فتوایشان به این است که خود قرض با عقد محقق
می شود اما ملکش با قبض است و يحصل الملك بالقبض بلکه بعضی ها گفتند يحصل الملك بالتصرف که این جا را هم صاحب جواهر
خیلی بحث مفصل کرده و قبل از جواهر مثل مسالک، عرض کردم گاهی در فقه شیعه عده ای از مطالب جا می افتاد، دیگر بعد ها

تدریجا شروع شد راجع به این ها مناقشه شدن که آیا این ثابت است یا نه؟ از مناقشات اولیه تقریبا می شود گفت تا یک حدی مثل کلمات محقق است، بیشتر از ایشان علامه است، باز از علامه بیشتر پسرش فخر المحققین است. شهید ثانی تا یک مقداری و خود جامع المقاصد، این ها یک عده از مطالب را که جا افتاده بود شروع به مناقشه کردند و عرض کردیم می شود گفت تقریبا اوج این مناقشات و دقت های لازم را مرحوم مقدس اردبیلی در همین مجمع الفائدة و البرهان دارد، خیلی مطالب را ریشه ای شروع به بررسی کردن می کند و کار خوبی است، بسیار کار خوبی است و هم کار های حدیثی و هم رجالی ایشان خوب است و نسبت به آن زمان که به نظرم ایشان متوفای ۹۹۸ اند نزدیک ۱۰۰۰، نسبت به آن زمانی که ایشان بود سطح بالایی از کار نسبت به آن زمان است چون عرض کردم در بین شیعه مباحث رجالی کمتر مطرح شده است، فهرست شیخ و فهرست نجاشی هر دو فهرست اند رجال نیستند و مطالبی را دارند لکن تقریبا اولین کسی که در شیعه کتابی می نویسد که تقریبا به اسم رجال است همین دو بزرگوارند: علامه و ابن داوود معاصر ایشان، هر دو شاگردان ابن طاووس اند لکن کتاب ابن داوود چون خیلی کثیر الاغلاط است و مطالب متناقض هم دارد و مشکلات دیگر هم دارد البته آن کثرت اغلاطش یک جوری است که باید یک توجیهی برایش کرد. نمی شود کسی این قدر غلط، از مهم ترین غلط های رایج در کتاب این رمز جش و کش است، یک چیزی را نقل می کند جش می نویسد که مرادش کش یعنی کشی است، یک چیزی را نقل می کند کش می نویسد مرادش جش یعنی نجاشی است. غرض این رمز جش و کش ما شا الله در این کتاب ابن داوود به نظرم در هر صفحه ای حداقل سه چهار بار تکرار شده که جش نوشته مرادش کش است، کش نوشته مرادش جش است، و اشتباهات دیگری که حالا نمی خواهم وارد بحث رجال ابن داوود بشوم. فوایدی هم دارد، فواید خوبی هم دارد منها که رجال شیخ به خط شیخ پیش ایشان بوده. به هر حال رجال ابن داوود فواید خوبی دارد، دسته بندی های خاصی دارد مثلا کسانی که نجاشی آن ها را دو مرتبه توثیق کرده یک بابی برایشان قرار داده. فواید خوبی دارد نسبت به این که باید این ها را مبدع و مؤسس این کار حساب کرد، اصولا می دانید که کسی که مؤسس است اغلاطش زیاد است چون اول کار است، تاسیس کار است. مرحوم علامه بدون شک آن اغلاط را ایشان ندارد و خلاصه ایشان تقریبا به عنوان اولین کتاب رسمی رجال در شیعه راه افتاد. آن وقت من این را می خواهم

بگویم که اهل سنت از سال های دویست و خرده ای، رسماً کتاب های رجال دارند. ما تقریباً قرن هشتم چون علامه متوفای ۷۲۶ است. حالا از باب احتیاط بگوییم این کتاب را سال ۷۰۰ نوشته، فاصله زمانی خیلی زیاد است.

پرسش: ابن غضائری هم هست

آیت الله مددی: رجال ابن غضائری ایشان مثلاً ضعفا دارد، رجال شیخ طوسی فقط ذکر اصحاب به حسب طبقات است، برقی داریم ذکر اصحاب، کشی داریم روایات و غلط دارد، آنی که رسماً کتاب رجالی که مثل کتب اهل سنت باشد تقریباً کتاب علامه است یعنی کتب فن رجال. ببینید نه این که بگوییم اهل سنت چون آن ها بحث رجال را مطرح کردند همیشه عرض کردم این مثال من را خوب دقت بکنید فراموش نشود، فرض بکنید سال ۱۵۰ - ۱۴۰ تا زمان رسول الله، اهل سنت از این زمان تقریباً به فکر رجال افتادند. از سال های ۱۴۰، ۱۵۰. قبل از این نبود که می گویند اولین کسی هم که فتش عن الرجال بالعراق شعبه ابن الحجاج اهل بصره است، زمان موسی ابن جعفر وفاتش است، ۱۶۱ یا ۱۶۳ وفات این شخص است که شروع کرد این ثقة است، آن ضعیف است، یک مقداری اولین کسانی که شروع کردند این زمان است. در این زمان شیعه برای این که خودش را . و لذا این ها برای این که از سال ۱۴۰، ۱۵۰ پل بزنند مثلاً موطا مالک که ۱۵۰ نوشته شده ، تا زمان رسول الله پل بزنند سند را بررسی کردند، چه کسی از چه کسی نقل می کند. شیعه برای پل زدن به مسئله کلامی مراجعه کرد نه اصولی و آن عصمت ائمه علیهم السلام است. این که دیدگاه ما، اصلاً کلاً ما آن راه را نرفتیم این سرش این بود نه این که این ها غفلت داشتند، اصلاً سرّ این مسئله این بود که دیدگاه شیعه این بود که اگر ما بخواهیم سنت رسول الله را کشف بکنیم مثلاً مالک از نافع، نافع غلام عبدالله ابن عمر است، حالا این غلام تا چه مقدار، چون در یک روایت دارد که حضرت باقر به او گفتند کذب علی عبد الله ابن عمر، تو دروغ می گویی. الان پیش اهل سنت اصح اسانید این است، شافعی از مالک از نافع عن عبدالله ابن عمر عن رسول الله، این اصح اسانید پیش آن هاست، البته پیش همه شان نه بلکه پیش مشهورشان اصح اسانیدشان این است.

خب طبیعتاً شیعه از این کار ها نمی کرد. شافعی زمان حضرت موسی ابن جعفر و حضرت رضاست، شیعه دنبال این مالک و نافع نمی آید، خود حضرت رضا بودند، موسی ابن جعفر بودند و خود حضرت صادق. شیعه روی مسئله کلامی رفت، روی مسئله اصولی رفت ولی آن ها چون روی مسئله اصولی رفت مجبور شدند جمع و جورش بکنند، رفع و رجوعش بکنند که رفع و رجوعش را با علم رجال و اصول کردند، شیعه نیازی به این جهت نداشت. این را خیال نکنید که من وقتی می گویم علمای شیعه مثلاً قصوری داشتند، نه قصور نبوده بلکه کاری که داشتند این بود یعنی کاری که محل شیعه بود و مراجعه شیعه بود این بود.

و لذا من همیشه عرض کردم این نکته را چند بار دیگر هم تکرار بکنیم ما اولین رجالی که رسماً رجال است، حالا آن چیز هایی که مرحوم آقا بزرگ و دیگران نوشتند آن ها هم واقعیت ندارد. آنی که رسماً رجال است کتاب رجال عبد الله ابن جبلة است متوفای ۲۱۹ زمان حضرت جواد است، واقفی هم هست، از بزرگان واقفی هاست. ایشان کتاب رجال دارد. در کتب رجالی موجود ما هم تا آن جایی که من تا حالا دیدم و خب البته استقرای من ناقص است، همه را که از اول تا آخر ندیدم، تا آن جایی که من دیدم یک مطلب هم از عبد الله ابن جبلة نقل نشده مثلاً و قال عبد الله ابن جبلة که فلان ثقة، این را فعلاً در کتاب های ما نداریم، یا توثیقی یا تضعیفی. یک کلمه از ایشان در رجال فعلاً دست ما نیست، حالا اگر هم بوده فعلاً دست ما نیست، این وضع این است.

این عبدالله ابن جبلة واقفی است یعنی این بعد از موسی ابن جعفر دیگر به امام های بعدی ایمان نیاورد، نه به حضرت رضا ایمان آورده و نه به حضرت جواد. طبیعتاً این ها باز رو به رجال می برند مثل اهل سنت. وقتی به امام معصوم مراجعه نکرد طبیعتاً رو به رجال می آورد، وقتی بنا شد به امام معصوم معاصر خودش مراجعه نکند طبیعتاً این بحث را خواهد کرد که این مطلب را چه کسی از امام صادق نقل کرده؟ فلان عن فلان، این ثقة است یا نه اما اگر می گفت امام معصوم این طور فرمود دنبال رجال نمی رفت، احتیاجی به رجال پیدا نمی کرد. آن حالتی را که اهل سنت نسبت به رسول الله داشتند و مجبور بودند به رجال مراجعه بکنند ما برای اولین بار در تاریخ شیعه، عبد الله ابن جبلة داریم. ابن فضال فطحی داریم. یکی از کتاب های مهم رجالی که مقدرایش به ما رسیده است، یعنی مباحث رجالی ابن فضال که ظاهراً مال ۲۷۰، ۲۸۰ باشد ابن فضال پسر، در عده ای از کتاب به ابن فضال هم کتاب رجال نسبت دادند

ولی فکر نمی کنم درست باشد، فکر می کنم اشتباه شده است. ابن فضال پسر علی ابن حسن کتاب دارد، کتاب رجال دارد. الان هم الحمد لله موجود است، مقداری از آن در همین کتاب کشی توسط عیاشی به کشی رسیده است، مرحوم کشی از قول عیاشی می گوید سالت علی ابن الحسن عن فلان فقال ثقة، همین کسی هم جمع بکند می شود جمع کرد یک رساله چهار پنج صفحه ای می شود. همین الان کسی کتاب کشی را بگیرد کاری هم ندارد با این کامپیوتر ها می تواند جمع بکند، موردش هم معین است، ابن فضال هایی که در کتاب کشی است، ابن فضال پسر توسط عیاشی است، عیاشی شاگرد ایشان است، عیاشی کوفه رفته ایشان را دیده. خود مرحوم کشی کوفه نرفته، بغداد هم معلوم نیست رفته باشد. کشی را تا قم ما خبر داریم، بیش از قم را دیگر خبر نداریم که در مراکز شیعه رفته باشد اما عیاشی رفته، قم رفته، نیشابور رفته، تا تهران رفته و ری آن زمان و بعد تا اهواز و بصره و کوفه و بغداد را دیده و واقعا هم مرحوم عیاشی مرد کثیر الاطلاعی است. مثلا ما الان یکی از کتاب هایی که رسمی در ما می شود گفت تقریبا رجال است همین رجال کشی است، این را در کجا نوشتند؟ در سمرقند نوشتند، سمرقند جزء خوارزم است، اصلا جز خراسان هم نیست چون خوارزم و اصطلاحا ماوراء النهر بعد از سیحون و جیحون است و طبیعتا خود این منطقه خوارزم بزرگان ائمه شان رجالی اهل سنت هم مال آن جا هستند مثل بخاری، خود بخاری مال بخاراست، بخارا و سمرقند یک جاست، هر دو از خوارزمند البته ایشان از نظر تاریخی بعد از بخاری است، بخاری ۲۵۶ است، ایشان ضبط نشده شاید ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۱۰، ۳۱۵ وفات ایشان باشد. ببینید منطقه دور رفته است یعنی نیاز به بحث رجالی یا دوری زمانی است یا دوری مکانی است، آن چه که اصحاب ما در رجال داشته اند مثل برقی و شیخ این ها فقط اصحاب ائمه است مثلا مرحوم شیخ در اصحاب امام صادق علی ما ببالی فکر می کنم سه هزار و هفتصد و خرده ای نفر را اسم برده است. شاید به پنجاه نفر را نگفته ضعیف یا ثقة، ثقة شاید به پنجاه تا هم نگفته. در صورتی که در رجال این نیست.

اصولا در رجال راوی و مروی عنه می آید، این را اصطلاحا علم دیگری به نام طبقات می گویند، طبقات اصحاب امام فلان مثل طبقات شافعی که اهل سنت دارند. این ها را اصطلاحا طبقات می گویند. اصطلاح رجالی متعارف هم نیست، طبقات است اما اگر رجال باشد باید راوی و مروی عنه را بنویسد، الان شما حتی رجال شیخ طوسی را هم نگاه بکنید راوی و مروی عنه ندارد. رجال

.....
کشی احتمالا داشته چون این رجال کشی ای که به دست ما رسیده تلخیص است، چون یکی دو موردش الان در کتاب موجود است که راوی و مروی عنه نوشته، احتمالا شاید در بقیه اش بوده. این را هم احتمال می دهیم یقین نداریم، یکی از اساسی ترین کار های رجالی یعنی این ها بعد استاندارد های علمی شد یکی از اساسی ترین کار ها راوی و مروی عنه بود. خود نجاشی هم ندارد چون نجاشی فهرست نوشته، خیلی کم دارد رواه عنه فلان، رجال شیخ هم ندارد، رجال کشی موجود هم ندارد، رجال برقی هم ندارد. این با این که خود علامه هم چون نوشته و از این ها گرفته علامه هم ندارد. ما در قرن هشتم هم تازه کتاب نوشتیم خیلی از استاندارد های متعارف در زمان علمی که کاملا استاندارد علمی بود، این که روی عن فلان و روی عنه فلان این کاملا استاندارد بود. این ها را ما از بحث خارج شدیم نمی خواستیم به این جا برسیم.

علی ای حال کیف ما کان حالا خیلی بحث نکنیم این ها شروع کردند مثلا علامه در قرن هشتم، مرحوم مقدس اردبیلی در قرن دهم، انصافا بعد از علامه کتاب رائج در طائفه شیعه همین کتاب علامه شد و بعد ها که بعد از صفویه شاید بهترین کتابی که از این دایره یکمی خارج شد و یک مقدار راوی و مروی عنه را روی اصول فنی ذکر کرد جامع الرواة مرحوم میرزا محمد اردبیلی است، این جامع الرواة که قرن سیزدهم است از این جهت انصافا در فن خودش ابداع دارد. حالا طبعا هر مبدعی و هر کسی که موسس است اولش اشکالات دارد چون موسس است، اولش اشکالات دارد. مرحوم اردبیلی در این جهت خیلی موفق است.

حالا دیگر بحث را در این جا تمامش نکنیم و وارد بحث خودمان بشویم، از بحث یک مقداری خارج شدیم.

در مسئله قرض این هست من در روایاتش که ندیدم، من دیشب معظم کتاب قرض را نگاه کردم آن مقداری که من دیدم این توش نیست که يحصل الملك بالقبض لکن در فتوای اصحاب هست. من فکر می کنم اگر در باب قرض عده ای اشکال کردند که غرر نمی آید یا ذکر عوض، حالا غیر از این که آن عوض نیست مثل قیمت، غیر از این اشکال. من فکر می کنم شاید یک مقدار نکته اش این بوده که با قرض و عقد قرض خود آن معنای انشائی محقق نمی شده، خود ملک محقق نمی شد، با بیع محقق می شد. یعنی وقتی گفت بعثک این جا تملیک هست، فعلا تملیک حاصل می شود لذا چون می خواهد تملیک بکند یک چیزی که مجهول است را نمی تواند

.....
تملیک بکند، بگوید این گندم ها را فروختم، مفروض این است که با بیعت تملیک حاصل می شود، ملک با بیعت حاصل می شود. اگر می خواهد با بیعت حاصل بشود باید عوض و معوض باشند چه چیزی را تملیک کرده و چه چیزی را تملیک کرده است اما اگر ما در باب قرض گفتیم با عقد تحقق پیدا نمی کند لذا اگر گفت این گندم ها را قرض دادم، وقتی می خواهد بگیرد و قبض بکند قبض که کرد آن وقت ملکش می شود. اگر همان وقت وزن کرد کافی است، این که آقایان البته عرض کردم شاید فتوائی که در جواهر نقل می کند بیشتر غرر را در آن جا آوردند. اگر غرر را هم ما در باب قرض بیاوریم مناسب این است که غرر را به زمان قبض بنزیم بنابراین که ملک با قبض پیدا می شود یا به زمان تصرف بنزیم بنابراین که ملک با تصرف درست می شود.

پس فرق اساسی بین بیع و قرض روشن شد، فرقی این است که در باب بیع با انشاء محقق می شود لذا اگر مجهول بود تملیک و تملک مجهول اند، غرر صدق می کند اما در باب قرض تا گفت اقرضتک این مقدار از حنطة، با اقرضتک ملک پیدا نمی شود، با قبض او پیدا می شود

پرسش: به چه دلیل؟ روی چه حسابی؟

آیت الله مددی: عرض کنم که همین تازگی هم نگاه کردم، باز دیشب نشد، در جواهر جلد ۲۵ را نگاه بکنم، فکر می کنم اصلا ادعای اجمال و تسالم اصحاب است. چون روایت یادم نمی آید ذکر کرده باشند. ما در باب رهن داریم، در باب هبه هم داریم، اصلا در باب رهن داریم رهنان المقبوضة، لا رهن إلا مقبوضا. من احتمال می دهم در قبض هم باشد اما در قرض ندیدم لا قرض إلا مقبوضا ندیدم، در روایتی که من دیدم نبود اما لا رهن إلا مقبوضا داریم.

علی ای حال اگر یادتان باشد شاید چند ماه قبل راجع به رهن هم یک اشاره ای کردیم و بحثی کردیم و اعتبار قبض در باب رهن. چون آن نکته یکمی اهمیت دارد در بیع در قرض این را نگفتند اما در رهن این احتمالش هست که من این نکته را عرض بکنم که هم مرحوم آقای بجنوردی در باب لا رهن إلا مقبوضا در قواعد فقهیه شان و هم در جواهر و هم کتب دیگر اصحاب چون جواهر یک مقداری مفصل این جا متعرض شده است در این که آیا قبض در باب رهن چه موقعیتی دارد بحث کردند آقای بجنوردی هم بحث

کردند. من توضیحاتش را عرض کردم که اگر این مطلبی را که الان حتی غربی هم بعضی ها می گویند درست باشد ظاهرا این بزرگان ما تصور این معنا را نکردند. عرض کردیم در این کتاب سنهوری عقد را دو جور می داند. یک عقدی که با قبض محقق می شود عقد مادی، اصلا آن عقد بدون قبض محقق نمی شود. این مطالبی که در این دو کتاب اسم بردم این ها تصور این معنا نکردند، یک عقدی که با انشاء و ایجاب محقق می شود لذا اگر ما باشیم و ظاهر آیه مبارکه رهن المقبوضة و آن حدیث لا رهن إلا مقبوضا عرض کردیم لا رهن إلا مقبوضا سند واضحی ندارد، رهن المقبوضة هم چون در حال سفر است عرض کردیم عده ای از اهل سنت هم در باب رهن که قبض گفتند گفتند در سفر نه مطلقا. چون در حال سفر است یک کسی از شما دینی می خواهد، به من پنجاه هزار تومان قرض بده، خب در حال سفری، می گویی یک چیزی پیش من وثیقه و گرو بگذار، رهن یعنی وثیقه، رهینه یعنی وثیقه، کلمه رهن یعنی وثیقه، یک وثیقه ای پیش من بگذار، در آن جا انشای عقد تاثیر ندارد . بگویند مثلا خانه ام که در قم است رهن یعنی قبض، آن خودش الان در سفر است، خب اگر می خواهد بدهد همان پنجاه تومان را می دهد یعنی اگر بخواهد انشاء بکند مثل خود دین است، چیز جدیدی ندارد لذا فتوای عده ای از سنی ها هم هست که قبض را در رهن شرط می دانند در خصوص سفر نه مطلقا.

در سنهوری در بحث هایی که در قرض دارد البته تا زمان ایشان، شصت هفتاد سال از قوانین اروپا که ایشان ذکر می کند خیلی عجیب است دو جور رهن تصور می کند، یک رهن به صورت عقد مادی و یک رهن به صورت عقد انشائی. دو جور رهن تصور می کند. مادیش را خوب دقت بکنید چون در جواهر چند تا احتمال داده هیچ کدام از این احتمالاتی که ایشان دادند درست در نمی آید اگر این مراد باشد که اصلا بگوییم رهن ابتدائا در زندگی بشر این طوری بوده، خوب دقت بکنید! چون غربی ها که الان مطالب را می گویند غالبا به قانون روم باستان بر می گردند که آثار قدیمیشان است. از این معلوم می شود که اصلا حقیقت رهن، قبض بوده. این ها چون در ذهنشان انشاء و ایجاب و قبول آمده خیال می کردند مثلا قبض تاثیر در ملک دارد، قبض تاثیر در لزوم دارد، نه هیچ کدام نیست. ما در بحث رهن عرض کردیم این را در حاشیه جواهر بنویسید اگر این مطلب درست باشد که لا رهن إلا مقبوضا با این ارتکاز اصلا آن ها می گفتند رهن با قبض محقق می شود، خوب دقت بکنید. آقا پنجاه هزار تومان به من بده، می گوید وثیقه می

خواهم، خب وثیقه چیست؟ فرض کنید یک دوره کتاب است، وقتی کتاب را گرفت وثیقه می شود. من کتابم را رهن گذاشتم این را آمدند گفتند رهن انشائی است، دو تا رهن تصور کردند: یکی رهن انشائی و یکی رهن مادی. مراد ما از رهن مادی یا عقد مادی آن عقدی است که با خود عمل محقق می شود. این را ما الان در فقه نداریم، لا رهن إلا مقبوضا داریم ولی جور دیگر فهمیدند در صورتی که الان در قوانین این لا رهن إلا مقبوضا را این جور می فهمند که یک جور رهن این است که عملا انجام می دهد، بهش می گویی این تسبیح من رهن، شما ده هزار تومان بده این تسبیح پنجاه هزار رهن است، این تسبیح را که گرفت رهن می شود، این قبض. خوب دقت کردید؟ پس در باب مثل رهن اصولا قبض برای عقد است، محقق عقد است نه آثار مترتب بر عقد. اصلا در ذهن صاحب جواهر مرحوم استاد آقای بجنوردی این معنا ندارد چون واقعا هم در ذهن آقایان نمی آید، در ذهن آقایان حوزه این معنا نمی آید، همه این ها در ذهنشان این بوده که قبض سبب ملک است، قبض سبب لزوم عقد است، قبض سبب صحت عقد است، همه را به این طرف زدند اما این فکر را نمی کردند که خود قبض عقد است.

ما در باب قرض این را نداریم، آن را گفتم امروز بحث رهن ما نداریم، ما در باب قرض این را نداریم. این را در باب قرض نداریم، در باب قرض نداریم حالا شاید در قوانین، نشد مراجعه بکنیم، این کتابش در جایی بود که دسترسی من نبود چون ایشان بحث قرض را هم دارند، نشد که من قوانین غربی را در بحث قرض نگاه بکنم که آیا در قوانین غربی دو جور است یا نه، در بحث رهن دو جور است. یک رهنی است که با قبض است که عقد مادی بهش می گویند و یک رهنی است با انشاء، می گوید من از شما صد هزار تومان می گیرم خانه ام را رهن می گذارم، ورقه می نویسد خانه من رهن، قبض هم نمی کند، خانه اش هم مثلا فرض کنید در یک کشور دیگری در آن سمت دنیاست، خانه ام را رهن گذاشتم این راه را قبول کردند پس رهن در حقیقت دو جور است، یک رهنی که قبض محقق می شود که احتمالا آیه مبارکه همین است. چرا؟ چون در سفر است. عاداتا در سفر با عقد معنا ندارد چون اگر به طرف اطمینان داریم خب قرض گرفت، این را قرض گرفتم به همان اطمینان عمل می کنیم، بگوید خانه ام را رهن گذاشتم چه فائده ای دارد؟ بعید نیست این نکته را خوب دقت بکنید، بعید نیست که از آیه مبارکه، این را فقها چون نفهمیدند و احتمالش هم ندادند چون واقعا در

ذهنشان این نبود، مثل هبه، خیال می کردند هبه شرط ملک است، قبض شرط ملک است یا شرط لزوم است، با قبض لزوم پیدا می کند، قبض لزوم نمی دهد، با تصرف لزوم پیدا می کند. این را خوب دقت بکنید این مسائل با همدیگر.

ما در باب رهن آن جور داریم آن جا در قبض، رهن احتمالا عقد مادی است یا بالاخره دو تا رهن قائل بشویم اما ما در باب قرض دو تا نداریم، این اشتباه نشود، در باب قرض یکی داریم آن یکی هم عقد ایقاعی است. این که مرحوم، من دیروز مخصوصا کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی را خواندم تعویض تسبیبی، این تعویض تسبیبی که ایشان فرمودند تسبیبی را عرض کردم مرادشان از ایجاد سبب یعنی عقد. یعنی انشائی، آن وقت بنایشان به این است که به مجرد این که گفت اقرضتک هذا المال، وقتی قبض کرد ملکش می شود. من ندیدم در روایات خودمان که لا قرض إلا مقبوضا اما لا رهن إلا مقبوضا داریم، سندش هم ضعیف است، البته محل اشکال است، محل تامل است. اما رهن المقبوضة آیه مبارکه است. فقط فرقی این است که لا رهن إلا مقبوضا مطلق است، رهن المقبوضة در آیه مبارکه در سفر است، در خصوص سفر است، بعضی ها هم گفتند در خصوص سفر باید رهن مقبوض باشد. در غیر سفر نه اما در سفر باید مقبوض باشد و این توضیحاتش به نظر من الان روشن شد، دیگر تکرار نکنیم.

آن چه که به ذهن من می آید این است که در باب قرض، سرّش و فرقی با بیع این است که در باب بیع به قول مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی تعویض تسبیبی است یعنی همین که گفت بعثک الكتاب بمائة تومان، تملیک و تملک انجام شد. کتاب من ملک شما شد و صد تومان شما ملک من شد، همین که گفت بعثک، احتیاجی به قبض ندارد، این مقام تنفیذ عقد است، ملک به خود همان عقد است، عرض کردم اصولا خوب دقت بکنید قرارداد ها که در زندگی بشر آمد برای این که اثر را از حین قرارداد بار بکنند. این برای همین در زندگی بشر قرارداد تاثیرگذار است نه از حین تاثیر. مثلا گفت بعثک الكتاب بمائة، می گوید تو صد تومان را بده من کتاب بدهم یا این می گوید تو کتاب را به صد تومان بده، نه این نیست، الان به مجرد عقد کتاب می شود ملک او، به مجرد عقد صد تومان از مال او، ملک من می شود که این ها به مجرد عقد است. این را می خواستند بگویند در باب قرض این طور نیست، به مجرد این که گفت اقرضتک هذه الحنطة به مجرد این ملک نمی شود، وقتی گرفت قبض کرد ملکش می شود.

پرسش: دلیل ندارد؟

آیت الله مددی: دلیلش اجماع است. ظاهرا فکر می کنم اجماع است، جلد ۲۵ جواهر چاپ نجف را بیاورید

پرسش: سیره

آیت الله مددی: سیره که فکر نمی کنم فرق بکند

پرسش: باید به قدر متیقن اخذ بکنیم

آیت الله مددی: نه فکر نمی کنم. به نظرم نمی آید، انصافش که به لحاظ قاعده فرق نمی کند، قرارداد است، چه فرق می کند؟ گفت
اقرضتک مثل این که بعثت بگوید، ما باشیم و طبق قاعده که نباید فرق بکند.

پرسش: تصویر رهن را اینجا در قرض نمی آوریم؟

آیت الله مددی: نگفتند، احتمالش هم بعید است. می شود که بگوییم اصلا عقد مادی است، آقایان که ما که اصلا رهنش را هم تصویر
نکردند، شما جواهر را نگاه بکنید در رهن هم این تصویر را نکردند چون مرحوم آقای بجنوردی هم یک مقدار زیادی هم نظر به
جواهر داشتند اگر قواعد فقهیه آقای بجنوردی جلد سه یا چهار لا رهن إلا مقبوضا این را یک قاعده ای قرار دادند، در آن جا ایشان
بحث کردند مثل همان جواهر، شرط صحت است، شرط لزوم است، شرط کذاست، شرط حصول است إلى آخره.

پرسش: مبهم ۲۹:۵۰

آیت الله مددی: ما در قرض این را نداریم، به هر حال من رهن را عمدا گفتم چون در جواهر نوشته و آقایان هم به ذهنشان آمده می
خواستیم بگوییم این ذهنیت را عوض بکنید، اصلا یک ذهنیتی هست که رهن دو تاست، یکیش عقد مادی است و یکیش عقد انشائی
است دو تا عقد است، رهن دو جور عقد است نه یک جور.

پرسش: مرجع چیست؟ باید به سیره رجوع بکنیم؟ برویم روایات را ببینیم؟ تعبدی است که از روایات بگیریم یا سیره است و سیره هم
در طول زمان امکان دارد تغییر بکند.

آیت الله مددی: عرض کردم احتمالا یک مقدارش سیره بوده مثل رهن در حال سفر، می گوید تو الان در حال سفری من این را قرض می خواهم، خب از کجا؟ می گوید گرو می گذارم، یک خانه ای در قم دارم گرو می گذارم، خب چه اثر دارد؟ این پولی که از من گرفتی مثل آن خانه قم.

پرسش: بیع را هم فرمودید همین جور بود

آیت الله مددی: نه ببینید در حال سفر و دین گرفتن متعارف، بیع متعارف بوده، ۲۴ ساعت انجام می دادند اما دین در حال سفر خاص بوده. شاید در حال سفر دین می گرفته یک کتابی را رهن می گذاشته. با قبض، عقدش با قبض بود. یعنی گرو بودن و وثیقه بودن با قبض بوده است آن وقت وثیقه بود. بعد چکار شد؟ بعد آمدند گفتند ما در شهر هم قرض می دهیم و رهن هم می گذاریم، در شهر هم هست، آمدند گفتند این جا دیگر قبض نمی خواهد، این یک جور دیگر رهن است، من از شما ده میلیون تومان گرفتم خانه صد میلیون تومان را رهن گذاشتم، می نویسم ورقه خانه رهن این قرض، شما هم قبض نمی کنید. الان آن چه که طبق نقل سنهوری در غرب اتفاق افتاده، من که هی نقل سنهوری می گویم چون الان ممکن است غرب هم عوض شده است، این مال شصت هفتاد سال قبل است. ایشان در کتابش چون کتاب رهن را ایشان دارد. من رهنش را هم که نگاه کردم آن جا دو نحوه رهن را اسم می برد، یکی که جنبه عقدی دارد و یکی جنبه عقد مادی دارد. ایقاعی دارد.

به هر حال آن چه که به ذهن ما می آید

پرسش: اجماع هست؟

آیت الله مددی: می گویم ادعای اجماع کردند، روایت یادم نمی آید. من با این که حافظه من هم بد نیست پریشب نگاه کردم، باز هم شبهه که می کنند می گویم دو مرتبه نگاه بکنیم، احتیاط می کنم.

پرسش: روایت ندارد؟

آیت الله مددی: نه روایت ندارد اما طبق قاعده اشکال ایشان وارد است یعنی مثل بقیه عقود است، باید بگوییم به مجرد عقد محقق می شود، قاعده اش این طور است.

پرسش: پس کل مبیع تلف قبض قبضه را چه می فرمایید؟ اگر به صرف انشاء محقق بشود باید از مال

آیت الله مددی: آن هم خلاف قاعده بود، اگر قاعده بود که نمی گفتند لذا قائلند عقد منفصل می شود يرجع الی مال بائع و آن دنبال روایتش گشتند، تازه آن حکم خلاف قاعده بود و کل مبیع تلف فی زمن الخيار هم خلاف قاعده است.

پس بنابراین من فکر می کنم و العلم عند الله در بیع غرر را مطرح کردند چون با عقد آثار بار می شود، تملیک و تملک مجهول نمی شود. این به مجرد عقد، تملیک و تملک است. در قرض بار نکردند چون به مجرد عقد نمی شود. ملکش با قبض است، اگر ملکش با قبض شد مهم این است که مجهول را مالک نشود پس قبل از قبض می تواند برود و زنش بکند ببیند چقدر است آن وقت آن را انجام بدهد. این مطلبی است که ممکن است برای توجیه این مطلب گفته بشود.

و لکن به نظر ما که این را کرارا عرض کردیم که این که مرحوم شیخ می فرمایند معاوضه نیست ولو عوض توش هست، معاوضه نیست چون ربای معاوضه نیست، چون غرر نیست، چون ذکر عوض لازم نیست، به نظر ما نیازی به این نحوه استدلال نیست، کلا این نحوه استدلال روشن نیست، اصلا کل این استدلال. ما معتقدیم در اموری که به خود ما بر می گردد و زمینه های ما آن عرفی است شارع ممکن است در او دخل و تصرفی بکند و آن دست ما باز شده است، اوفوا بالعقود معنایش این است که شما یک قرارداد ببند طبق یک شرائط معین، من قرارداد را امضا می کنم، ببینید! تو قرار داد می بندی من این قرارداد را امضاء می کنم. ما می گوییم اگر شما قراردادی بستید یجب علیک الوفاء، وفاء را عرض کردم در اصل لغت عربی کلمه وافی و وفی به معنای تام است، وفاء یعنی تمام. این التزامات را و این قرارداد هایتان را تمامش بکنید. گفتیم کتاب ملک تو در مقابل صد تومان هم ملک من. این قرارداد را تمام بکنید یعنی از این تملیک دست بردارید از تملک هم دست بردارید. فردا به او نگو که آقا من از تو گفتم صد تومان، نه نمی خواهم دویست تومان. این وفاء نیست پس معنای اوفوا بالعقود در حقیقت این است، این خیلی مهم است که من چند بار گفتم، اگر

.....
اوفوا بالعقود چون ان شا الله بعد بحث خاص خودش را دارد که ظاهرا همین باشد. به نظرم اول سوره مائده هم هست که یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود. به نظرم اول سوره مائده است. عرض کردیم سوره مائده را خوب دقت بکنید، یکی از خصائص مهم سوره مائده من آخر ما نزل من القرآن است لذا در روایت ما هم آمده است اما فکر می کنم مرسل است، فکر می کنم سند ندارد، احوّوا حلاله و حرّموا حرامه، این اگر بشود سندش را در بیاوریم به نظر من این حدیث سند ندارد اما در مجمع البیان هست اما در ذهنم فعلا حضور ذهنم این است که سند ندارد. این سوره مائده خیلی اهمیت دارد، ما در بحث تعاونوا علی البر و التقوی یک مقداری هم شرح دادیم که کس دیگر هم ندیدیم گفته باشد. نکات فراوانی را در این جهت متعرض شدیم. این سوره حتی گفته شده در سال حجة الوداع یک مقدارش در مکه نازل شده و یک مقدارش هم در راه نازل شده است بین مکه و مدینه، چون بین مکه و مدینه ده رو فاصله بوده یک مقدارش در مکه است و یک مقدارش هم در راه بین مکه و مدینه است و این سوره خیلی جهات مهمی دارد که من جمله که اگر چیزی در این سوره بود این به طور طبیعی نسخ نمی شود مگر یک چیز خیلی قوی باشد، ناسخ قبلی ها هست اما چیزی از قبلی ها او را نسخ نمی کند، دیگر شرح این مطلب بماند.

اگر این باشد جز قواعد کلی است که شارع مقدس در سال های آخر، البته این احکام الهی که از اول بوده، این به صورت یک نظام قانونی مطرح شده است، من حرفم این است چون در همین سوره مبارکه کیفیت وضو هست. إذا قمت الی الصلوة فاغسلوا، آیه چهارم پنجم همین سوره است و بگوئیم مسلمان ها در این ۲۲ سال وضو نمی گرفتند خیلی بعید است، فوق العاده بعید است، چون این سال دهم است، ۲۳ سال کلا بوده، بگوئیم در این ۲۲ سال نماز بی وضو می خواندند یا وضویشان نظم و ترتیب نداشت فوق العاده این معنا بعید است. من چون بعضی ها هم راجع به وضو کار کردند بهشان گفتم به جای آن کار هایی که کردید روی این فکر بکنید که چرا آیه وضو در من آخر ما نزل من القرآن آمده است؟ احتمالی که ما دادیم چون در روایت ندیدم و در کلام بزرگان اصلا کسی متعرض نشده است احتمالا مراد از من آخر ما نزل من القرآن یعنی آیات این سوره به حکم مواد قانونی است که عند الشک يرجع الیه. شاید مثلا آیات دیگر این جور نبوده، این خیلی فوائد دارد حالا این باب را ببندیم و فعلا واردش نشویم.

این اوفوا بالعقود اگر ما باشیم و اوفوا بالعقود، مراد این است که هر نحوه التزامی را که شما دادید این باید تمام بشود، تا آخر برو، از این اصالة اللزوم در آوردند و عرض کردیم اگر اصالة اللزوم و اوفوا بالعقود در جامعه نباشد این اصلا نظام جامعه را به هم می زند، اصلا نظام جامعه اجتماعی بشر به قرارداد هاست. قرارداد ها به هم بخورد نظام جامعه به هم می خورد لذا این که روی حقوق قرارداد ها خیلی کار می کنند به خاطر این جهت است چون واقعا نظم اجتماعی بر اساس همان است و نظم اجتماعی زیر بنای وجود انسان است، انسان بدون حالت اجتماع نمی تواند زندگی بکند.

پس بنابراین آن نتیجه ای را که می خواهیم بگیریم اگر ما بودیم و حسب قاعده، باید در قرض هم همین طور باشد. پس نکته اساسی این است که چون دلیل شارع، امضائی است در این جور جاها ما خودمان اول به وجدانمان مراجعه بکنیم مگر در جاهایی که شارع تعبد کرده باشد لذا اگر می خواهیم حقیقت یک عقد را بفهمیم نگوییم لذا يلزم منه الغرر، لذا نمی خواهد. این بهترین راهش این است که ما خودمان مستقیما به وجدانمان مراجعه بکنیم. ما گاهی می گوییم بعثک الکتاب بمائة تومان، گاهی می گوییم وهبتک الکتاب، گاهی هم می گوییم اقرضتک الکتاب، خب این وجدان ما فرق می کند، احتیاج به لذا و لذا ندارد که این حرف ها را بزنیم. ما وقتی که می گوییم بعثک الحنطة بكذا، گندم را فروختیم به صد تومان یک جور انشاء می کنیم، خودمان کار نداریم شارع چون شارع بعد از این که ما انشاء کردیم و عقد بستیم آثار بار کرده است اما مال عقد را خودمان ادراک وجدانی داریم، یک دفعه می گوییم وهبتک الحنطة، یک دفعه می گوییم بعثک الحنطة بمائة تومان، یک دفعه هم می گوییم اقرضتک الحنطة، این وجدانی ماست که این ها فرق می کند. این احتیاج به این مقدمات ندارد که غرر می آید، ذکر عوض می خواهد، این وجدانی ماست. در هر سه تملیک است، هم در بیع تملیک است، در قرضش شاید فکر بکنید تملیک نیست بلکه اباحه تصرف است و لذا خوب دقت بکنید در مثل قرض در کتاب جواهر به یک مناسبتی گاهی از آن تعبیر کردند که مثل و قیمت شبه العوض است یا به خود قرض شبه المعاوضة، یا تعبیر کرده خود قرض از باب ضمانات است یا تعبیر کرده اباحه بالعوض است یعنی به مثل یا قیمت است. این ها هیچ کدام نیست اگر ما به وجدان خودمان نگاه بکنیم نه معاوضه است و نه شبه المعاوضه است، اصلا معاوضه ای مطرح نیست. آن چه که به عنوان مثل و قیمت است

این خودش است و لذا آن حدیث علی الید، علی الید ما اخذت حتی ترده، یا تودیه، حالا اگر آن شیئی را که انسان از یک کسی گرفته تلف شد مثلش را می دهد، نبود قیمتش را می دهد، آیا اگر مثل و قیمت داد ترده صدق نمی کند؟ این خود همان است، این عوض نیست. این را عوض نمی گویند. این علی الید ما اخذت حتی تودیه، اگر تلف شد مثل یا قیمتش را می دهد. اگر دادن مثل و قیمت چیز دیگری است و عوض آن است خود همان است.

پاسخ پرسش: خود همان است یعنی مثل و قیمت مالیت همان است و وقتی که ما قرض می دهیم در حقیقت اصلاً نظر به مسئله عوض نداریم. ما گندم را به عنوان گندم به شما می دهیم، وقتی به شما قرض دادیم چکار می کنیم؟ از عین خارجی منتقل به ذمه می کنیم. بخواهد انتقال به ذمه پیدا بکند اعم از عینیت و مالیت می شود. ما در حقیقت این کار را می کنیم، نه به عنوان، عوض را ما در عرف از آن می گوئیم، می گوئیم در بازار این عوض حقیقی است در مقابل عوض جعلی، درست است اما در انشاء قرض ما اصلاً عوض را نگاه نمی کنیم، اصلاً نظر به آن نداریم لذا احتمال می دهیم مراد آقای خوئی هم این باشد که اصولاً در قرض عوضی مطرح نیست که بگوئیم ذکر العوض العلم بالعوض، فکر می کنم آقای خوئی هم مرادش این بوده. این را ما از چه راه آمدیم؟ از راه رجوع به وجدان خودمان در انشاء

پرسش: با هبه چه فرق می کند؟

آیت الله مددی: هبه تملیک مجانی است، در ذمه اش نیست. ببینید ما دو جور تضمین داریم: من اتلف مال الغیر فهو له ضامن، با اتلاف به ذمه اش رفت، یک تضمین هم اختیاری داریم، من خودم به اختیارم، این یک نحو تضمین است و لذا این حرف مرحوم آقا شیخ محمد حسین خیلی خوب است، تملیک تضمینی، نه ضمان صرف است مثل باب اتلاف و نه تملیک صرف است مثل هبه. این یک چیزی است ما بینهما یعنی انسان در زندگی اجتماعیش هر روز با قرارداد های جدیدی روبرو می شود، یکی مسئله ضمان است مثل این که اگر اتلاف کرد این منتقل به ذمه شد، این ضمان صرف است. یکی تملیک صرف است که آن را هدیه داد، این تملیک

.....
صرف است. یکی تملیک علی وجه التضمین است، این حرف مرحوم آقا شیخ محمد حسین هم تحلیل قشنگی است یعنی یک نوع تضمین اختیاری است، ضمان اختیاری است. من در ذمه تو قرار می دهم تملیک می کنم. فردا تتمه کلام

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين